

شنبه • ۲۰ خرداد ۱۳۹۴ • سال دوازدهم • شماره ۲۳۰۶ • ۹

روزنامه شرقهنر

اگسپو۲۰۱۵میلان به روایت یک شاهد عینی	صفحه ۱۰
می توانستم دست کم یقه خودم را بگیرم؛ گفت وگو با رضا بهبودی	صفحه ۱۱
روایای دست نیافتنی اردوغان	صفحه ۱۲



با گسترش هرچه بیشتر فضای هنرهای تجسمی از غرب تا شرق جهان، بازارهای نمایش و فروش آثار هنری نیز ضمن بالابردن استانداردهای خود، گسترش و رونق فراوانی پیدا کرده است. نشانه‌های بارز این رونق را می‌توان در ایجاد شعبه‌های جدید موزه‌ها، گالری‌ها و بازارهای فروش آثار هنری دید. اما پرسشی که برای هر مخاطبی مطرح می‌شود، این است که سهم ایران، به‌عنوان کشوری مهم در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی جهان و به‌خصوص آسیا، در این گردهمایی بزرگ چقدر بوده و در آینده چقدر خواهد بود.

آیا موفقیت‌های محدود در بازارهای منطقه‌ای، ازجمله حراج‌های فصلی، برای گسترش و نمایش هنر معاصر ایران کافی است؟ آیا باید به همین مقدار قناعت کرد؟ اینها سوالاتی است که ممکن است ذهن هر گالری‌دار ایرانی را پیش از راه‌اندازی گالری تازه‌ای، به خود مشغول کند؛ همچنان که گالری «شهریور» به منظور پاسخ‌گویی به سوالاتی از این‌دست، راه‌اندازی شد. انگیزه اصلی از راه‌اندازی این گالری، فراهم‌آوردن فضایی برای معرفی هرچه بهتر هنرمندان ایرانی به دنیا بوده. هر چند در گذشته اتفاقات خوبی در این زمینه افتاده است، اما عمده تلاش‌ها، بیشتر معطوف‌به خاورمیانه بوده و هنرمندان ایرانی عمدتاً در نمایشگاه‌های دوبی، ابوظبی و استانبول مطرح شده‌اند.

حدود سه سال است که اکثر نمایشگاه‌های معتبر بین‌المللی را از نزدیک دنبال می‌کنم و می‌بینم هنرمندان ما با هنرمندان درجه یک دنیا فاصله چندانی ندارند؛ فقط جا دارد معرفی شایسته‌ای در مورد آنها صورت گیرد. در کنار این هدف، هم‌اکنون نوبت آن رسیده تا قدری در گالری‌داری، استانداردهایمان را بالا ببریم و حرفه‌ای‌تر به این حرفه نگاه کنیم و آن را از وضعیت فکلی صرف، بیرون آوریم، از بهره‌بردن از امکانات گرفته تا نوع چیدمان و ارائه آثار، باید حرفه‌ای‌تر باشیم. هنر والااست و در نحوه نمایش آن هم باید به مخاطب احترام گذاشت و والایی به‌خرج داد.

کاری شهریور در حالی قرار است فعالیت خود را از نیمه دوم خرداد آغاز کند که در قدم اول نمایشگاهی از آثار ابوالقاسم سعیدی، نقاش توانمند ایرانی را تدارک دیده است، برپایی این نمایشگاه، خود، رویدادی مهم در تاریخ نقاشی ایران خواهد بود؛ از آن‌رو که سعیدی تا به امروز، نمایشگاهی در ایران نگذاشته و پس از ۶۰ سال حاضر شده آثارش را در یک گالری روی دیوار برود. ابوالقاسم سعیدی نقاشی است که با ترکیب عناصر انتزاعی، به بازنمایی واقعیتی می‌پردازد که همواره در برابر چشمان ما بوده، او از مخاطب می‌خواهد هم نزدیک بیاید و هم از نقاشی دور شود؛ درست مانند اینکه هم با تلسکوپ به اثری نگاه کنیم و هم با میکروسکوپ.

دایره‌های کوچک نقش‌بسته بر نقاشی‌های این هنرمند، آرام‌آرام شکل می‌گیرند و برگ‌وبار درختان را حجم می‌دهند. از انتزاع به مفهومی که معطوف به تمایلات نگارگری اصیل ایرانی است، حرکت می‌کند، این‌گونه، سعیدی از ناگجآباد مدرنیسم به باغ‌های ایرانی می‌رسد. بخشی از مدرن‌بودن هنر نقاشی ایران، جبری بود و بخشی دیگر اختیاری و چه خوب سعیدی این دو وضعیت را بدون اغراق، صریح و لطیف به‌هم پیوند زده است، چیزی پیدا و ناپیدا در آثار وی از نگارگری ایرانی وجود دارد؛ پادهایی که در میان شاخ‌وبرگ درختان یک باغ ایرانی است. او ظاهرگرایی و نامدریستی که زمانی باب شده بود، پرهیز کرده است. جان شرقی آثار سعیدی، فراتر از مصادیق عینی هنر و فرهنگ شرقی و ایرانی است. نقاش آن زمان که می‌اندیشد ایرانی است، دیگر احتیاجی به نمادپردازی‌های سطحی ندارد. درختی می‌کشد که همه آن را می‌شناسند، اما این درخت، ژاپنی نیست. شاید متعلق به باغی است. شاید هشت‌بهشت.

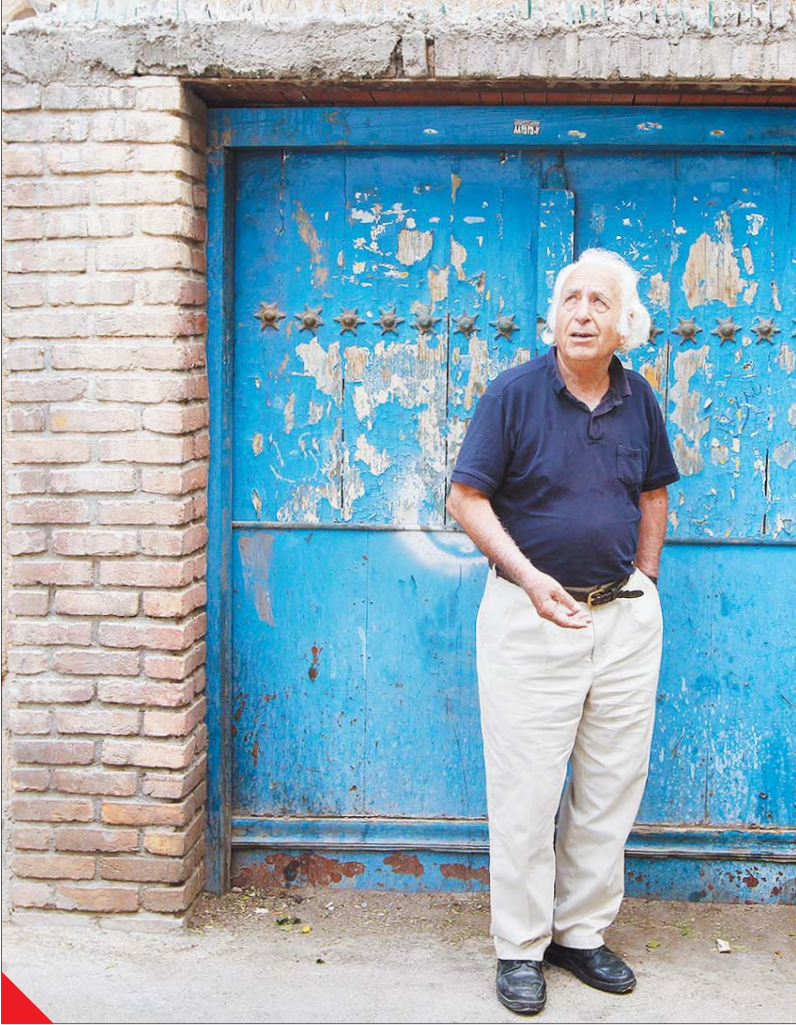
شاید باغی در شیراز گل‌وبلبل. هرچه هست، هویت یک جغرافیا را نمایندگی می‌کند؛ زیست‌بومی کهن که هم باد خود و هم خاک خود را داراست. شخصا به عنوان یک مجموعه‌دار و گالری‌دار، خرسندم از اینکه افتتاح گالری‌ام را با نمایش چنین آثاری قرار داده‌ام و البته متقاعدکردن نقاشی که بیش از شش دهه است که نمایشگاهی نگذاشته، کار بسیار دشواری بود. سعیدی هنرمندی درون‌گراست، ممکن است خیلی خوش‌مشرب باشد، اما این موضوع، ارتباطی با فلسفه کاری‌اش ندارد. او از منظر اجتماعی و ایده کاری‌اش یک هنرمند فیلسوف درون‌گراست و عجیب نیست تا‌به‌حال اعتقادی به برگزاری نمایشگاه نداشته است. مقدمات برپایی این نمایشگاه از سال گذشته آغاز شد و البته جا دارد از فریدون آو به خاطر همکاری‌اش در برپایی این نمایشگاه، تشکر کنم. سال پیش ضمن ملاقات با سعیدی، سعی کردم او را متقاعد کنم که هنرمند این کشور است و در آستانه ۹۰سالگی بهترین فرصت برای برگزاری نمایشگاه است. هر چند در آغاز قدری تردید داشت، اما با مطالعه و آشناشدن بیشتر با ما، خوشبختانه استقبال کرد و هم‌اینک با عشق و علاقه کار را دنبال می‌کند. او حاضر شد دوبار به ایران سفر کند تا حاصل یک عمر فعالیت هنری‌اش را نمایش دهد. انتخاب آثار نمایشگاه پیش‌رو بر عهده خود او بوده و حدود ۲۰ اثر روی دیوار خواهد رفت.

درحاشیه گفت‌وگو

ابوالقاسم سعیدی، متولد ۱۳۰۵ در اراک است. از نسل نقاشان نوگرایی که همواره کوشیده با درآمیختن درونمایه‌های ایرانی با سبک‌ها و تکنیک‌های مدرن، به زبان و نگاه ویژه خود دست یابد. فارغ‌التحصیل مدرسه هنرهای زیبای پاریس (بوزار) در سال ۱۳۳۴. برخی فعالیت‌های هنری‌اش در ایران، شامل اجرای پروژه‌های نقاشی برای سازمان رادیو تلویزیون، بانک‌مرکزی و دانشگاه شیراز است. سال ۱۳۳۹ جایزه دومین بی‌نالش نقاشی تهران را دریافت کرد و شش سال بعد، برنده جایزه بزرگ پنجمین بی‌نالش تهران شد. سال ۱۳۳۸ هم جایزه نقاشان جوان فرانسه را از آن خود کرد و جوایز متعددی ازجمله جایزه بزرگ تیلور- جایزه جورج لیون بودری- جایزه منکو، تاکنون در نمایشگاه‌های متعدد در فرانسه، بلژیک، اسپانیا، سوئیس و دیگر کشورها شرکت کرده؛ نمایش آثار در سالن نقاشان جوان و نمایشگاه‌های بزرگ سالانه پاریس از ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۰؛ شرکت در دوسالانه‌های تهران، پاریس و سانپائولو؛ نمایش آثار در دومین، سومین و پنجمین دوسالانه تهران؛ شرکت در نمایشگاه باغ ایرانی موزه هنرهای معاصر (۱۳۸۳)؛ عضویت در هیات داوران و کمیته تشکیلاتی نمایشگاه نقاشی جوان فرانسه و عضویت در انجمن نقاشان فرانسه، در کارنامه هنری این نقاش دیده می‌شود. در ادامه مروری داریم بر برخی نظرات سعیدی درباره نقاشی و نگاهش به جهان.

● نقاش با فرم و طرح و ابزار اساسی نقاشی سروکار دارد؛ همان‌طور که موزیسین با صدا، این چند المان، رنگ، فرم و کمپوزیسیون در عطراری من هست. اینها اجزا به من داده می‌شوند. اینها را یاد گرفته‌ام و مثل زبان محاوره‌ای‌ام، زبان من شده. بعد شما با این زبان می‌خواهید یک ایده را پیاده کنید. یک نفر مثل بهممن محمص می‌آید داد می‌زند و فریاد می‌کشد. اما من می‌گویم آن‌قدر در دنیا داد هست که بهتر است بیایم کمی با زندگی همراز و همکار شویم؛ برای اینکه داد متعلق به بچگی است. به‌مجرد تولد، داد زده‌ایم. پس باید خیلی خوشبین باشیم که خیال کنیم دنیا با داذدن درست می‌شود.

● خیلی بدبین‌تر از آن هستم که بخواهم با داذدن، دنیا را اصلاح کنم. من تبسم را می‌آورم تا به مسائلی که بعضی‌ها را به دادوبیدد وادار می‌کند، بخندم. نگاهی بیشتر خیامی است. خیام می‌گوید این‌طور است و فقط باید با آن ساخت. یک شاعر خیلی بزرگ فرانسه هنوز از گل زر صحبت می‌کند. من هنوز به زیبایی و تبسم زیباییان اعتقاد دارم. عده‌ای خوشبین و عده‌ای بدبین هستند. من خیلی بدبینم. در اثر این بدبینی است که می‌گویم نمی‌شود. پس نگاهم خیامی است. می‌خواهم آدم‌ها را به وجود و حضور گرایش دهم. حضور هم می‌تواند همان گل رُز یا تبسم باشد. خیلی بدبین هستم که می‌گویم این چیزی است که هست و این مقدار امکانی که وجود دارد را باید بخندیم و برقصانیمش. هنرمندی فقط تبسم است و فریادزن فایده ندارد. هنرمند با شک می‌خواهد، با شعف بیدار می‌شود.



بارور به ایران داشتم. خانم پری صابری مقالاتی در چند هنگام راجعه‌به کار من در روزنامه آن زمان منتشر کرده بودند. با ابراهیم گلستان آشنا شدم که پیشنهاد می‌کرد اگر بخواهم، می‌توانم در استودیو ایشان نقاشی کنم که پذیرفتم و هرروز با فروغ که همسایه‌مان بود، مشغول فعالیت بودیم. یک روز آفتابی پاییزی به محض ورودم به منزل گلستان، شخصی را دیدم که در کف استخر خالی باغ ایستاده بود. بی‌تکلیف به‌نظم می‌رسید. سهراب بود. گلستان، سهراب را به من معرفی کرد و من به یاد یکی، دو بار لطف ایشان افتادم که می‌خواست با من در پاریس قرار ملاقات بگذارد، ولی من از ایشان و مرتبت روحی‌اش بی‌اطلاع بودم و قدم جلو نگذاشته بودم شاید در اولین برخورد در استخر، آن بدشناسی من را به‌یاد آورده بود، ولی نشان به آن نشان که دوستی‌مان که با وجه والایی آغاز می‌شد، شانس بزرگ زندگی‌ام بوده. از او خیلی آموخه‌ام و زمان و مهربانی‌های پرارگی را با هم تقسیم کرده‌ایم.

● **گفته می‌شود «سهراب سپهری» اولین تأثیراتش را در نقاشی از شما گرفته است. باین حال، هر دو توجهی ویژه به درخت دارید. برعکس سهراب که به تنه درخت‌ها چشم می‌دوخت، شما در پیچ‌وتاب شاخه‌ها غرق شده‌اید. با این تفسیر موافق؟**

اصطلاح تأثیرپذیری را اصلا نمی‌پذیرم؛ ولی بگویم یک نوع همستگی روحی و والا مقام هم‌پازی‌گری بین ما همیشه بود. اولین تنه درختی را که کشید، به من نشان داد و بی‌اندازه خوشم آمد. آن‌قدر که آن را می‌خواست به من هدیه کند. وضع مادی‌مان تعریفی نداشت و آن کار را به پری صابری فروختم که هنوز در مجموعه ایشان می‌درخشد. پس از این جریان، هر تنه درختی را که می‌کشید، من را می‌خواست که نظرم را بگویم و هردو از این جریان پرشور بازگویشانه خوشحال بودیم.

● **شما خودتان را یک نقاش «فیگوراتیو طبیعت‌گرا» می‌نامید. در مورد رویکرد خود و تعریفتان از طبیعت‌گرایی و نقاشی فیگوراتیو بگویید...**

معنی طبیعت‌گرایی برایم این است که با عناصر طبیعی رابطه‌ای نزدیک دارم. چرا؟ چون خود را یک عنصر از همین قافله می‌بینم، خود را در آینه بیرون و طبیعت نگاه می‌کنم و در نتیجه، بیرون را هم در خود می‌بینم. این رابطه انسانی واضحی است. پس لحظه‌به‌لحظه یک هم‌هویتی بین من انسان و دیگر عناصر بیرونی ایجاد می‌شود استخوان‌بندی این تصویرها پیامی زیباشناسانه از وجود، برایم هدیه می‌آورند. در اینجا

نزدیک دارم. چرا؟ چون خود را یک عنصر از همین قافله می‌بینم، خود را در آینه بیرون و طبیعت نگاه می‌کنم و در نتیجه، بیرون را هم در خود می‌بینم. این رابطه انسانی واضحی است. پس لحظه‌به‌لحظه یک هم‌هویتی بین من انسان و دیگر عناصر بیرونی ایجاد می‌شود استخوان‌بندی این تصویرها پیامی زیباشناسانه از وجود، برایم هدیه می‌آورند

● **پس به این دلیل اولین نمایشگاهتان را پس از این مدت طولانی ترتیب داده‌اید؟**

حتما دلایل مختلفی دارد، ولی آنچه فعلا به‌نظم می‌رسد، مراتبی است که باید گفته شود؛ یکی اینکه سنی از من می‌رود و خود را رهاثر می‌بینم، برخوردهای انسانی، زیبا و استوار، من را زیاده جلب می‌کنند؛ به‌خصوص وقتی اطمینانی متقابل را در راه می‌بینم. آقای زندی با دو، سه حرکت و عمل والا، رنگ استوار و سادگی در شفافیت برای همکاری را به‌من عرضه کردند. ترتیب‌دادن نمایشگاه ام‌ری لازم به‌نظم آمد و راضی بودم. نکته‌ای را هم بگویم: از نوبینادی کالری آقای زندی هم بسیار خوشنودم. اتفاق را به‌فالنیک می‌گیرم که اولین نمایشگاهم در ایران با افتتاح یک گالری مناسب انجام می‌شود و این بکری گالری، مرتزی بود که مدت‌ها در پی آن می‌گشتم و در کالری نوبیناد ایشان به‌من عرضه می‌شد. در ضمن، من به‌زودی ۹۰ساله می‌شوم. دوباره بگویم این خود شرایطی است که انسان را وامی‌دارد نرم‌تر با مسائل روبه‌رو شود و اولویت‌ها تغییر می‌کنند. فعلا خود را وارد فعالیتی می‌بینم که باید سعی وافرری داشته باشم که این اتفاق به بهترین شکل انجام شود.

● **شما با دوستان و همکاران ایرانی‌تان در پاریس چگونه برخورد داشتید؟**

اولا، در پاریس مرتب برخورد و ملاقات با همکارانم برایم میسر بوده جز ۱۰سال اول که در فضایی بودم که در مدرسه بوزار فقط با فرانسوی‌های جوان هم‌کلام رابطه داشتم. کوشش داشتم توسط آشنایی‌شان وارد مدرعه‌که شوم.

سال دهم وقتی اولین جایزه مهم را به من دادند و خبرش در روزنامه‌های وقت منتشر شد، از ایران از من دعوت به‌عمل آمد مسافرتی یک‌ماهه و بسیار یافته است و این خصلت، خاص خود اوست. شیء به‌تصویر درآمده در آثارش، خواه درخت باشد یا شاخه‌ای از گلی، چیزی بیش از شیء، صرف در برابر نگاه ماست که از قانون جاذبه تبعیت کند. این نقوش انکار در پی حادثه یا رویدادی، به‌واسطه نور درونی خود استحاله یافته و این چنین سرشت ذاتی‌شان را هویدا ساخته‌اند. از همین نقطه است که سروکارمان به زبان نشانه‌ها می‌افتد. در اینجا نقاشی حکم نوشتار را پیدا می‌کند؛ نوشتاری چنان متراکم و انباشته که گویی با زبان جسم سخن می‌گوید. اما این جسم، بازتابنده تاریخ‌کتابی‌ها و عصبان‌ها، چنان‌که در هنر انقلابی غربی شاهد آن بوده‌ایم، نیست بلکه بازنمود نوعی حساسیت فریبنده و دلرباست، به‌مانند رقصی یا تجسم ضرباهنگی. سعیدی خود می‌گوید: «من با



نقاش انتزاعی مشهوری می‌گفت تابلویی را که مدتی رویش کار می‌کردم و با آن رابطه داشتم ولی رضایتم به‌دست نمی‌آمد، در انبارم رها کردم. پس از ماه‌ها روزی که دنبال کار دیگری می‌گشتم، چشمم به درستی با زیبایی کار رهاشده خورد. آن را کامل می‌دیدم. با خود می‌گفتم کدام زمان، قضاوت من درست و حساس بوده است؟ چه زمانی باید کار امضا می‌شده؟ اما رابطه‌ام با گالری، یک مسئله خصوصی است. بد نیست بگویم در اواخر سال‌های ۳۰، که جایزه نقاشان جوان فرانسه به من داده شد، پیشنهادهای زیادی برای بستن قرارداد با زمان‌های طولانی به من می‌رسید. بازار پاریس گرم و فعال بود و من یکی از آن قرارداده‌ا را که بیشتر به سلیقه‌ام نزدیک بود، امضا کردم. نشان به آن نشان که شش ماه اول حس کردم از عهده رضایت قرارداد ۱۰ساله برنمی‌آیم؛ با وجود اینکه به شهادت اطرافیانم، نقاش پرکاری بودم، امضاکردن چهار تابلو در ماه با رضایت وجدان هنری، برایم میسر نبود. قرارداد با اشکالات حقوقی پریهاهو و زشتی خاتمه یافت و این اشکالات طوری برایم گران آمد که هنوز تلخی آن را در ذهن دارم و تا امروز رابطه‌ام با سیستم گالری ناروا و تلخ است، ولی واضح بگویم اگر من این برخورد منفی را با بنیاد کالری داشته‌ام، تجربه‌ای کاملا شخصی است. در حضور و لزوم فعالیت کالری تردیدی نیست، ولی شاید من بیشتر محتاج رابطه مستقیم با دوست‌داران کارم بوده‌ام که از نظر روحی رابطه‌ای قدیمی است و به من رضایت بیشتری می‌داده. کاملا آگاهم که امروزه بدون فعالیت واسطه‌ها، برد و آشنایی و انتشار کار هنری ناممکن است.

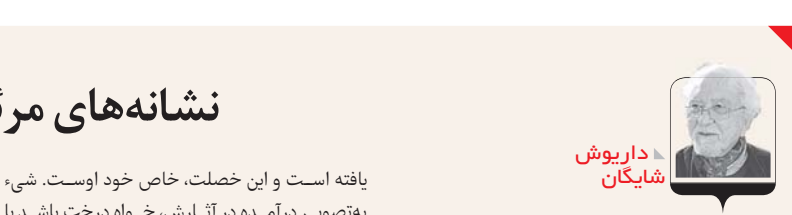
عجیب است؛ نقاش بودن و زیر بار نمایشگاه‌رفتن. هم‌جوار پدیده‌های ارنست و دالی و پیکاسوبودن، ولی در پذیرش غربت، وطن را به‌خواب دیدن، شاهد انفجار ساده و ابده‌بودن و به ت‌ک‌درختی بسته‌کردن، همه‌چیز را درخت دیدن و نقاش فیگوراتیوبودن. اما عجیب‌تر، بیشتر اوقات تبسم‌داشتن است با اقرار به بدبینی عمیق. قرارمان با او، موزه هنرهای معاصر است. در اولین نگاه، سرزنده‌تر از آن است که تصور می‌شد. هم‌شانه با امیرحسین زندی، از دل تاریکی راهروی انتهایی طبقه پایین موزه، بیرون می‌آید. بعد از احوال‌پرسی، به جانب اتاق گفت‌وگو می‌رویم. زندی شروع می‌کند به گفتن از اینکه نقاشی‌های سعیدی بی‌همتاست و سعیدی می‌افند در وصف علاقه خود به میهن. می‌گوید پاریس فقط آتلیه او است نه خانه‌اش. مجید ملانوروزی که بعد از دقایقی به جمع‌مان می‌پیوندد، شروع می‌کند به تمجید از تابلوهای سعیدی. از برپاکردن نمایشگاهی از آثار نقاش در موزه، آن هم پس از نمایشگاه انفرادی‌اش می‌گوید؛ همان نمایشگاه انفرادی که قرار است پس از ۶۰ سال، نیمه دوم خرداد در ایران برپا شود. ۲۲ خرداد کالری نمایشگاه‌نگذاشتن این هنرمند در کشور زادگاهش شکسته می‌شود. گفت‌وگو با ایرانی‌ترین نقاش مهاجر در فرانسه را در ادامه می‌خوانید.

● **شما بیش از ۶۰ سال در فرانسه زندگی کرده‌اید. علت مهاجرتتان به این کشور چه بود؟**

برای پاسخ به این سؤال باید برگردیم به اوضاع فرهنگی و فقر رابطه‌های جهانی. آن زمان ما می‌شنیدیم که اتفاقات تندی در آن سوی دنیا در حال افتادن است و آنچه به هنر نقاشی مربوط می‌شد، گوناگونی پیدایش مکتب‌هایی بود که ما فقط به‌غلط اسم آنها را می‌شنیدیم. یک جوان امروزی نمی‌تواند با وسایلی که در دسترس دارد، رابطه فقر اطلاعاتی آن زمان ما را با دنیای متحرک غرب محاسبه کند. در این فضا روح متجسس من وادارم کرده بود هر‌طور شده خود را به آن دیار برسانم. با شش سال کارکردن در دهی که در اطراف تهران بود و از شانسی که به من دست داده بود و البته لطف و کمک دوستانم، موفق شدم امکان دو سال زندگی را در فرانسه برای خود مهیا کنم و در تابستان سال ۳۰ خود را در پاریس می‌دیدم، همان سال کنکور مقدماتی بوزار را گذراندم و سال بعد باز با گذراندن کنکوری دیگر، شاگرد رسمی مدرسه شدم. سه سال بعد، اولین کارم در سالن پاییز که سابقه پرشکوهی داشت، پذیرفته شد. منتقدان آن زمان از آن نام برند که اطمینان به‌خودی روشن برایم آورد؛ شور کار و تحرک جوانی با یک کلام، پس از مدتی کوتاه کارم در تمام سالن‌های مهم آن‌زمان پاریس شناخته شد و عضو فعال آن سالان‌ها شدم و به‌همین دلیل و در اثر همین فعالیت‌ها، برای همیشه عنوان هنرمند نقاش پاریس را پذیرفتم‌که ما‌هانه مبلغ اندکی هم همراه دارم.

● **چرا طی این چند دهه، نمایشگاهی در ایران نگذاشتید؟**

صادقانه بگویم، ترتیب‌دادن نمایشگاهی از کارهایم هیچ‌وقت مورد خواست و پسندم نبوده، شاید دلیلش تردیدی است که به من هشدار می‌دهد کار هنری تمام‌شدنی و برای هنرمند نیست. نمی‌توانم بفهمم چطور می‌توانیم یک کار را امضا کنیم و بگویم تمام شد و بعد آن را با اطمینان خاطر به بیننده پیشنهاد کنیم. ما کار را رها می‌کنیم. چشم انتقادی‌مان هر زمان تحت شرایطی متغیر است. کدام لحظه مکتب ما می‌تواند حاکم تصمیم‌گیری به ختم کار باشد. شاید فقط ارباب‌رجوع‌ها هستند که درخواست یا خواستشان باعث رهاکردن و بیرون‌بردن کار از کارگاه باشد.



در میان ملغمه گیج‌کننده نقاشی‌های متنوع و جورواجور معاصر، نقاشی سعیدی از نوعی ثبات حیرت‌انگیز و صفا و تانی حکایت دارد که بیننده را به شگفتی می‌اندازد. آتارش احساسی دوگانه را در انسان برمی‌انگیزد، چراکه از یک سو می‌دانیم با آثاری مدرن مواجهیم که تمامی گسست‌های تکان‌دهنده اعمار جدید را در خود گنجانیده است، ولی از سوی دیگر نیز در ورای غنای حاکم بر این چشم‌اندازهای فیگوراتیو، تجلی دنیای غربی نمود می‌یابد که از سلطه تاریخ فراتر می‌رود و انگار میان غیاب و حضور در حالتی از تعلیق می‌ماند. سعیدی از طریق فاصله‌گرفتن از واقعیت و نوعی تجرد فکری به چنین تعلیقی دست